

**آفتاب** **دولت‌شنه**

**با من از اعتماد حرف نزن**

● امیرحسین ذاکری روزنامه‌نگار

به سخنان یکی از نمایندگان مجلس فکر می‌کردم وی گفته: اعتماد مردم به هم و نسبت به مدیران خدشه‌دار شده . البته این واقعیتی است حتی اعتماد همسر هم به من خدشه‌دار شده از من ناراحت بود. دست بر پیشانی‌اش گذاشته بود همچو آقای ظریف که در جلسه تشخیص مصلحت از ناراحتی مدتی بر پیشانی گذاشته بود و گفت: تو آن مردی که اول ازدواج شعار و وعده می دادی نیستی . عرض کردم قدری صبوری کن سزا و کار مالی با اروپا راه بیفتد شعارهای ما عملی می‌کنم. گفت ناراحت نشی من به تو که شوهرم هستی اعتماد ندارم. به وعده این‌ فرنگی‌ها اعتماد کنم؟ نشنیدید وزیر امور خارجه فرانسه چه افزاضاتی کرده؟ گفتم همسرم، افاضات یا حرف، باد هواست.

اما از جدی‌ر دار کرده دیوار بی اعتمادی مثل دیوار حاشا بلند است. مثلا چندی پیش در مترو شخصی به صورت نمادین یک قفل به جیب اش به جهت جلوگیری از سرقت زده بود که باعث خنده مسافران می‌شود. خب اینها نشانه نوعی بی‌اعتمادی در جامعه است . قبلا ما کی به جیب مان قفل می‌زدیم؟

دوستی که با من تله پاتی دارد حرفت گرفت: من به مدیران اعتمادی ندارم رو پیشونی من چی نوشته که بخوام اعتماد الکی کنم . گفتم من پیشونی خوان نیستم . گفت من به آنهایی که خواهان سهمیه‌بندی بخت من اند هم اصلااعتماد ندارم سپس با لحن مش قاسم سرپال دلی جان ناپلئون (مرحوم فنی زاده) گفت: آقاجان دروغ چرا تا قبر آااا . اعتمادمون هم اختلاس شد. اعتمادگاهمان از هم پاشید. به جون تو که بی ارزش است کسری که می‌شنوم کتیر می‌زنم . مثل اون کسری که گفت وقتی جوادخیابانی گزارش می‌کند کهپیر می‌زنم . حالا با برویج می‌خواهیم بیانه بدهیم: "ما اعتمادی به اروپا و پیوستن به پالمو نداریم" بیچاره! یکی از اساتید گفته: ما برجام گوشت کیلو صد تومان شد. لاید به پالمو پیبوندیم گوسفندان بال درمی‌آوردن پرواز می‌کنند. گفتم با این بی اعتمادی‌ها ییاد دیالوگ الی پاجینو در فیلم صورت زخمی افتادم که می‌گوید: "با من از اعتماد حرف نزن اصلا از این حرف خوشم نمید" دوستم گفت فکر نمی‌کنی مسئولان از این حرف ات ناراحت شوند؟ گفتم این حرف من نیست دیالوگ آلیپاجینوست.

**آفتاب** **نقد فرهنگی**

**سیاست‌قهرمان‌ستیزی در سینمای ایران!**

● جبار آذین منتقد

چه بر سر سینمای امروز ایران آمده است که در سراسرشته سقوط در دره ابتلال و انحطاط قرار گرفته است؟ چه کسانلی و عوامللی در پراپاشلی سنااتر سینما نقش دارند؟ چرا سینما در قانون کشور، تعریف و جایگاه کارشناسلی شده ندارد؟ چرا ایران، صنعت سینما ندارد؟ چرا خانه سینمالی فرمالیللی به جای فعالیت صنفلی، کار سیاسی و تجارلی در مبتذل سازان را چه دست‌هایی به کرسی قدرت نشانده‌اند؟ برخی مدیران دهه شصت سینما و نامدیران کنونلی در وضعیت کنونلی سینما تا چه حد ابغالی نقش کرده‌اند؟ چرا جشنواره بین المللی معتبر و آبرومند فیلم فجر سابق به دو جشنواره کم‌اعتبار تبدیل شده است؟ چرا سینمالی کودک ندارد، ولی جشنواره بی‌ثمر آن را داریم؟ سودبران جشنواره‌ها چه کسانلی هستند؟ چرا داستان‌ها و فیلم‌نامه‌های سینمالی کشور، فاقد شخصیت‌پردازی درست و قهرمان هستند؟ چه کسانلی و چرا از قهرمان‌سازی در فیلم و سینما واهمه دارند؟ ... پاسخ کارشناسان، منتقدان، فرهنگدانان و صاحبزطران به این سوال‌ها و ده‌ها پرسش مهمم دیگر را در فیلم "قهرمان من کو؟" اثر محمد دیندار شنوید و ببینید. به قول سلیمانان: "سینمالی‌ان ایران در حال مردنه، از بس که قهرمان نداره . مستند جنجاللی "قهرمان من کو؟" را باید دید.

**آفتاب** **حافظ‌نامه**

ظریفلی به گفتم جناب رحیم پور ازغدلی نزد ما بیامد و گفت حافظا ما اخیرا گفتیم حتی بچه‌های دبستانلی هم می‌توانند ازدواج کنند و ازدواج شرط سنی ندارد. به ما هجمه و انتقاد می‌کنند که چرا چنین گفتی؟ تو را به شاخه نباتت در فال ات ما را پندی ده ای بد گفتیم؟

در فال وی گفتیم:

به رخم مدعیانلی که منع عشق کنند جمال چهره‌ی تو حجت‌موجه ماست

در تفسیر فال و شعر هم گفتیم: خیر، سخن بیهوده نرانندلی! چه خوش گفتلی ای بلبل خوش‌الحان، لذا به مدعیانلی که منع عشق می‌کنند یعنی مخالفین خود از قول حافظ بگو که جمال چهره تو یعنی رحیم پورازغدلی حجت‌موجه ماست. ای جمال تو را عشق است ازغدلی با این سخنان!

■ آذان ظهر ۱۲:۰۷  
■ آذان مغرب ۱۷:۴۷  
■ آذان صبح فردا ۵:۴۰  
■ طلوع آفتاب فردا ۷:۰۷

**امام علی (ع): دوست آدم نادان، دچار رنج و سرشکستگی است.**

**آفتاب** **یادداشت**

**صادرات قانون محور و بدون رانت**

● امیرعباس امامی

جستار «توسعه صادرات» هر چند که در ادبیات اقتصادی کشور با درآمد‌های آری حاصل از صادرات کالاهاى نفتی و غیر نفتی در هم آمیخته است اما به نظر می‌رسد در طی سال‌ها از وضعیت درآمدهای صادراتی کشور به مقوله توسعه‌گرایی آن بهای چندانی داده نشده است. شرایط گوناگونی همچون تحریم‌های بین‌المللی، عقب ماندن از رقابت کیفی با رقبای بین‌المللی که بعضا منبعث از عدم آگاهی و شناخت از استانداردهای بازاریابی و بازاریاسازی، بسته بندی و قیمت تمام شده بوده است باعث کندی توسعه‌گرایی در منابع درآمد آری کشور شده است . اگر چه علل فوق زمینه‌را برای شناخت کامل گلوگاه‌های صادراتی فراهم نموده و در هر یک از مشکلات اشاره شده علم و آگاهی بخش صادراتی کشور نیز در تامین این شرایط به فراخور افزایش یافته است اما صادرات فرآورده‌های نفتی و غیر نفتی از حواشی متعدد دیگری نیز رنج می‌برد که فرایند توسعه آن را تقریبا مختل نموده است. صادرات فرآورده‌های نفت، گاز و پتروشیمی که مجموعه بزرگی از واحدهای تولیدی پایین‌دستی و تعدالی از شرکت‌های غیر دولتی را در بر می‌گیرد توانسته است در رقابت‌های بازاریابی و صادرات فرآورده‌های نفتی، گاز و پتروشیمی که در خلال تحریم‌های بین‌المللی، ارزآوری مطلوبی را ایجاد نماید. سهم ۲۳ درصدی از صادرات فرآورده‌های غیرنفتی معادل ۶/۵ میلیارد دلار در سال ۹۶، مبین رشد و توسعه علمی، تحقیقاتی، فن آوری، تولیدی و صادراتی این صنعت می‌باشد.علی‌رغم سهم مناسب این خاستگاه در ارزآوری و صادرات، متأسفانه توسعه‌گرایی آن در پیچ و خم مشکلات خودتحریمی،تحریم‌هایبین‌المللیوعدم حمایت دولت و وزارت نفت و ... دچار انفعال شده است. انتخاب تیتیر «توسعه صادرات قانون محور و بدون رانت» به گونه‌ای انتظارات بدون زیاده‌خواهی بخش خصوصی واقعی این صنعت را به نمایش می‌گذارد که با سرمایه‌گذاری و تلاش مستمر خود توانسته است نمایانگر منزلت صادراتی کشور در سطح بین الملل باشد.

الزام قانون و حذف رانت، دو جستاری که همواره ایده ال بخش خصوصی در همه صنایع بوده است

**آفتاب** **نکته‌چی**

اینکه آقای رحیم پور ازغدلی می‌گوید: برای ازدواج حد و سنی قائل نیستند حتی بچه دبستانی‌ها هم می‌توانند ازدواج کنند، واقعا از این نظریه‌پرداز و تئوری‌ساز این سخنان تا بدین حد بعید بود. منتهی من نکته‌چی در همین موضوع مانده و حیران‌ام از چرا در جامعه ای که افراد زیادی حتی به سن چهل سالگی رسیده‌اند و مجردند و به دلایل مهمی چون عدم شغل و درآمد و پشتوانه مالی ازدواج نمی‌کنند، این بحث ازدواج در سنین پایین چه صیغه‌ای است؟ مطرح کردن ازدواج

**آفتاب** **نکته‌سنج**

**هدف و روش**

● محمدراسخ

یقینا برای موفق شدن یا نشدن هر کاری و نیز موفقیت یا عدم موفقیت هر شخصی در هر کاری و هر رشته‌ای هم "نیت و هدف" و هم "شکل و روش" همراه با هم و توأمان نقش اساسی دارند. استثنایذیر هم نیست. مخصوصا اگر پای رسالت اجتماعی و مسئولیت اجتماعی و ملی درمیان باشد. مثلا قهرمانان ورزشی یا شعراى زیادی در کشورمان بوده و هستند که رتبه و شهرت بالایی داشته و دارند اما تعداد آنهایی که برطرف‌دار و محبوب دل هموطنانش باشند خیلی زیاد نیست . همینطور اهالی علم و دانش و ادب و هنر و قلم و بیان و پزشکی و ...! فرقی نمی‌کند

**آفتاب** **دیالوگ**

**بادیگارد ( پرویز پرستویی):** ما داریم بادیگارد میشیم **رتیس (امیر آقایی):** خب بادیگارد باش **بادیگارد :** من محافظم نه بادیگارد. بادیگارد مزدوره، اعتقادی به عمل اش نیست!

بادیگارد – ابراهیم حاتمى کيا



روزنامه فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی

نشانی الکترونیکی روزنامه: aftab.yz@gmail.com  
سامانه بانک آفتاب پد: ۲۰۰۰۴۱۴۲۷  
عضو انجمن روزنامه‌های غیر دولتی – تعاونی مطبوعات – انجمن مدبران رسانه  
توصیه می‌شود در خصوص برخی آگهی‌ها تحقیق لازم صورت گیرد

**آفتاب** **سایه روشن‌های جام**

**ابر و باد و کی روش و سردار**

● امیدمافی روزنامه‌نگار

مجمع الجزایر ژاین امروز طبق آخرین پیش بینی‌ها زیر آب خواهد رفت و دیگر اثری از "تیپون" بر کره خاکی نخواهد ماند. درست وقتی آفتاب دره پروانه‌ها را در آن سوی هیروشیما گرم کند یازده سامورایی با هاراگیری به زندگی خود در مخمل سبزی پایان می‌دهند و غم آلودترین هایکوها را برای زینق‌های کیبود ناکازاکی خواهند خواند.

آنجا در چمنزار العین یازده پیراهن خیس معطر، قاره پهناور را منقلب خواهند کرد و با ارکان فیلمی درام عطر سبب و سنسبل و سرفرازی را به شام هشتاد میلیون هموطن خواهند رساند. تیمعی که قزار است در غلغله هلپله‌ه و هورا پوست شیر را بکند و پس از سال‌ها تنفس در دالان انتظار به فینال آسیا قدم بگذارد بی شک زیباترین قشون حاضر در جام است.

سپاه باصلاتی که مغز پرتغالی را روی نیمکت خود دارد و به معجزه شوالیه‌های خویش در داخل میدان دل سپرده است.لشگر تا بن دندان مسلحی که می‌تواند روی اعصاب چشم بادامی‌ها راه برود و اقتدر حریف را زیر منگنه بگذارد که اعتراف کنند مرگ در عصر دوشنبه نعمتی است. کوه فوجی هر اندازه که مشکوک و اسرارآمیز باشد مردان ما از آن بالا خواهند رفت و در قامت رزمندگان پیروز مرتع یشمی قصیده لیخند چاک چاک را بر فراز آن خواهند خواند.

مهربن است که ایران با داشتن برگ‌های برنده‌ای چون "بیرو" در قفس تئوری خود و برخورداری از صخره بلندی چون مرتضی پورعلی گنجی در آخرین نقطه دفاعی اش مجوز پاکشایی را از مردان خط آتش نیون خواهد گرفت و برای خلق کلین شیت دیگری خیز بر می‌دارد.

یوزها یا داشتن تفنگدارانی چون اشکان دژا،امید ابراهیمی،علیرضا جهانبخش و رامین رضایان می‌توانند از ابتدا تا انتهای دول، تویخانه‌ها را به سمت دروازه ژاین بگیرند و کاری کنند که ناکامی در بغل خاورنشینان چون غلغزای به رقص درآید.

**آفتاب** **داستان کوتاه**

**شانس**

صد ساللی یکبار اتفاق بیفتند، رخ داده بود و از او فقط سؤال‌هایی را پرسیدند که از بر کرده بود. خیلی عجیب بود! در تمام دوره تحصیل، مثل مادری که بچه‌علیش را تر و خشک می‌کند، کنارش بودم و همیشه هم به طرز معجزه‌آسایی نجات پیدا می‌کرد. می‌دانستم حرکت کریم و قبل از اینکه کسی متوجه این اشتباه شود و جلو آن را بگیرد، روی یال تپه بودیم . فکر می‌کنی، چه چیزلی دیدیم؟ یک ارتش ذخیره‌ی روس‌ها، آنجا موضع گرفته بود. هیچ کس فکرش را هم نمی‌کرد . فکر می‌کنید چه اتفاقی افتاد؟ دخل همه‌مان را آوردند؟ در نود و نه درصد موارد این طور می‌شود. ولی روسها، پیش خود حساب کرده بودند که امکان ندارد در چنین شرایطی یک هنگ، سلاتنه سلاتنه به آنجا بیاید و فکر کرده بودند که حتما کل "فرانک اشائین" را در دست کرده بود، احساس گناه می‌کردم . احساسی را که کله‌ماش پر از خاک‌اره بود، در جاده‌ای قرار داده بودم که به ترفیع‌های درخشان و مسئولیت‌های سنگین، ختم می‌شد . شک داشتم که در اولین فرصت خود و هر مسئولیتی‌را که به او سپرده شود، نابود می‌کند .

جنگهای کریمه تازه شروع شده بود. با خود می‌گفتم، حتما باید جنگی در کار باشد تا این الاغ توانان پیش از اینکه دستش رو شود، بمیرد . اسکرزلی فرمانده فوج پیاده نظام شد! آنهایی که سرشان به تشنان می‌آرزد، باید موهابیشان سفید شود تا بتوانند به چنین درجه‌ای برسند . ببین، من که این‌قدر عاشق آرامش و سکوت هستم، مجبور به چه کاری شدم . به خاطر کاری که کرده بودم، خودم را در برابر مردم مقصر می‌دانستم. برای همین، تصمیم گرفتم همراهش بروم و تا آنجا که می‌توانم، مملکت را از شرش حفظ کنم . این شد پول کمی را که به هزار بدبختی‌پس‌انداز کرده بودم، برداشتم، به دسته او پیوستم و با هم به میدان رفتیم .

آن وقت ... وقتی من! خیلی وحشتناک بودا به جز اشتباه هیچ‌کاری نمی‌کرد،ولی کسی رازش را نمی‌دانست . همه اشتباهات احمقانه‌اش را به حساب نبوغش می‌گذاشتند . واقعا همین‌طور بود، کوچک‌ترین اشتباهش، اشک هر آدم عاقلی را در می‌آورد، بیشتر از این نگران بودم، هر اشتباهی که مرتکب می‌شد، شهرت و آوازهاش را بیشتر می‌کرد . پیش خودم می‌گفتم، آن‌قدر بالا می‌رود که وقتی بالاخره زمین بخورد، مرتب پیشرفت می‌کرد . پشت سر هم درجه می‌گرفت و از جنازه افسران مافوقش، مثل نردبان بالا می‌رفت، تا این که در گرماگرم یکی از جنگ‌ها، سرهنگ ما کشته شد و نفسم از ترس بند آمد؛ چون بعد از او اسکرزلی از همه ارشدتر بود . با خودم گفتم که ده دقیقه دیگر کار همه‌مان تمام است .

جنگ با شدت ادامه داشت و نیروهای متحد

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: منصور مظفری
سر دبیر: سیدعلیرضا کریمی
تهران: خیابان شهید مطهری، ابتدای قائم مقام‌فراهانی (به سمت هفت تیر)
کودک ۲۶ پلاک ۱۰ طبقه اول واحد یک
امور آگهی‌ها: ۰۹۱۲ ۸۱۹ ۷۷۸۲
تلفن: ۰۸ - ۸۸۳۲۱۲۹۷-
نمبر: ۸۸۳۲۱۲۹۹-
چاپ: همشهری (۳- ) جاده مخصوص- تلفن: ۰۴۴۵۸۰۷۶-
توزیع: تلفن: ۰۹۱۲۸۱۹۷۷۸۲-
دفتر مرکزی یزد: بلوار ۲۲ بهمن، تلفکس: ۰۳۵- ۳۵۲۴۶۹۱۹-
مقالات و نوشتارهای ارسالی به روزنامه افتخاری بوده و در صورت عدم چاپ مسترد نمی‌گردد

**دوشنبه ۸ بهمن ۱۳۹۷** | 28JAN 2019 | ۲۱جمادی الاول ۱۴۴۰ | **اسال ۲۱ |شماره ۵۳۸۲** |

ابری کنسار می‌روند و یک فوج کبوتر سپید تا پشت دیوار شب پرواز خواهند کرد حتما همراه با صدای آکاردئون،نغمه جاودانگی بر لبان پسران مدام میهن خواهد نشست و دوشنبه‌نمور به روشن‌ترین خاطر این فوتبال تپهی از خاطرات زعفرانی بدل خواهد شد.

برای چشیدن طعم فینال گریزی نداریم جز آنکه هزیمت توپچی‌های دیار آفتاب تابان را به نظاره بنشینیم و پرچم سه رنگ را از غرب تا شرق آسیا بگسترانیم.

ما چهل و سه سال است انتظار چنین لحظاتی را می‌کشیم.ما می‌خواهیم در آسمان شارجه چرخی بزیم و فانوس‌های شکسته را در طرفه‌العینی روشن کنیم تا در قابلی از مه چشمه‌ایمان از شب پر شود و خالی نشود. اینجا برای سامورایی‌ها پایان دنیاست.وقتی ابر و باد و کی روش و سردار دست در دست هم داده‌اند تا نسخه حریف را ببیچندو در مغشوش‌ترین روز دنیا سایه زندگی را از سیمای چشم‌فدقی‌ها پاک کنند پس باید چشم انتظار حماسه اخلاف رستم دستان ماند و عشق‌ها و اضطراب‌ها و هيجان‌ها را در آینه‌های صیقل خورده جستجو کرد.

سوسلی با طعم مرگ.این عصرانه‌ای است که در کارزار س‌رو می‌کنیم تا دست‌های سفید ماه به بال‌های فراخ سربازانمان بدل‌شوند. تا شکست بر پلک‌های زائنی‌ها سنگینی کند و مجوز نفس کشیدن را از شاگردان حاجیمه موری یاسو بگیریم.

پس سلام به سنت چشم‌های میهن،وقتی قرار است شب را در مینوی آرزوها بیئوته کنیم. سلام به فوجی از دوردست وقتی عزم خود را جزم کنند پس باید فاصله‌ها را با آن بسنجیم و هیمنه البرز و زاگرس را به زُخْش بکشیم.سلام به فینال وقتی قرار است عاشقانه به آن خیره شویم و دوستش بداریم و جامی از آن طلب کنیم.سلام به سزمره‌نی که فاصله دارد اما آستین ندارد تا آب شور را از روی گونه‌هایش پاک کند.سلام به سرای امید و مرز بگرهر که زیستن و واله شدن را به ما آموخته است.

قارامان فصل انگور شراب که شدم بیا من جان می‌آورم تو جام...

ما، در سرتاسر جبهه عقب‌نشینی می‌کردند . هنگ ما در موضع حساسی مستقر بود و یک اشتباه، کافی بود که همگی نابود شویم . در چنین موقعیت حساسی، این‌احمق کله‌پوک دستور داد هنگ به تپه مقابل که کسی روی آن نبود، حمله کند . پیش خودم گفتم، دیگر هم چیز تمام‌شد . حرکت کریم و قبل از اینکه کسی متوجه این اشتباه شود و جلو آن را بگیرد، روی یال تپه بودیم . فکر می‌کنی، چه چیزلی دیدیم؟ یک ارتش ذخیره‌ی روس‌ها، آنجا موضع گرفته بود. هیچ کس فکرش را هم نمی‌کرد . فکر می‌کنید چه اتفاقی افتاد؟ دخل همه‌مان را آوردند؟ در نود و نه درصد موارد این طور می‌شود. ولی روسها، پیش خود حساب کرده بودند که امکان ندارد در چنین شرایطی یک هنگ، سلاتنه سلاتنه به آنجا بیاید و فکر کرده بودند که حتما کل "فرانک اشائین" را در دست کرده بود، احساس گناه می‌کردم . احساسی را که کله‌ماش پر از خاک‌اره بود، در جاده‌ای قرار داده بودم که به ترفیع‌های درخشان و مسئولیت‌های سنگین، ختم می‌شد . شک داشتم که در اولین فرصت خود و هر مسئولیتی‌را که به او سپرده شود، نابود می‌کند .

جنگهای کریمه تازه شروع شده بود. با خود می‌گفتم، حتما باید جنگی در کار باشد تا این الاغ توانان پیش از اینکه دستش رو شود، بمیرد . اسکرزلی فرمانده فوج پیاده نظام شد! آنهایی که سرشان به تشنان می‌آرزد، باید موهابیشان سفید شود تا بتوانند به چنین درجه‌ای برسند . ببین، من که این‌قدر عاشق آرامش و سکوت هستم، مجبور به چه کاری شدم . به خاطر کاری که کرده بودم، خودم را در برابر مردم مقصر می‌دانستم. برای همین، تصمیم گرفتم همراهش بروم و تا آنجا که می‌توانم، مملکت را از شرش حفظ کنم . این شد پول کمی را که به هزار بدبختی‌پس‌انداز کرده بودم، برداشتم، به دسته او پیوستم و با هم به میدان رفتیم .

آن وقت ... وقتی من! خیلی وحشتناک بودا به جز اشتباه هیچ‌کاری نمی‌کرد،ولی کسی رازش را نمی‌دانست . همه اشتباهات احمقانه‌اش را به حساب نبوغش می‌گذاشتند . واقعا همین‌طور بود، کوچک‌ترین اشتباهش، اشک هر آدم عاقلی را در می‌آورد، بیشتر از این نگران بودم، هر اشتباهی که مرتکب می‌شد، شهرت و آوازهاش را بیشتر می‌کرد . پیش خودم می‌گفتم، آن‌قدر بالا می‌رود که وقتی بالاخره زمین بخورد، مرتب پیشرفت می‌کرد . پشت سر هم درجه می‌گرفت و از جنازه افسران مافوقش، مثل نردبان بالا می‌رفت، تا این که در گرماگرم یکی از جنگ‌ها، سرهنگ ما کشته شد و نفسم از ترس بند آمد؛ چون بعد از او اسکرزلی از همه ارشدتر بود . با خودم گفتم که ده دقیقه دیگر کار همه‌مان تمام است .

جنگ با شدت ادامه داشت و نیروهای متحد